

شعارهای ملی درآمده است و در تمامی ایران در هر کجا، شعارها شبیه به هم و مطالب همه یک مطلب است. حکومت اسلامی را می‌خواهند. بنابراین اگر در بین این جمعیت‌ها چند نفر یا عده‌ای طرفدار شوروی یا کمونیست باشند، درصدی از ملت هستند که در بین ملت تحلیل می‌روند، ملتی که اسلام را می‌خواهد، معقول نیست که طرفدار شوروی باشد و معقول نیست که شوروی در آن دست داشته باشد. شوروی از ندای اسلام برای **قفقاز** می‌ترسد؛ شوروی می‌ترسد که این ندای اسلام را تقویت کند و می‌داند که در این ندای اسلامی هر کودتایی که در آن بشود و هر مطلبی که ضداصلی باشد بدون نتیجه و عقیم می‌ماند. بنابراین نظریه‌ی دست شوروی بی‌پایه و باطل است و اساسی ندارد. اما نظریه دوم، که مسأله عمق ندارد و امری ظاهری و صوری است که مثل حباب می‌ریزد، از این است که توجهی به اساس مطلب ندارند. خیال می‌کنند مطلب یک روزه سیاسی یا نظیر سیاسی است که هر روز به یک جور صورت بیابد، نمی‌دانند که اساس آن اسلام است و عمق اسلام واضح‌تر از آن است که ما بیان کنیم. عقیده است، عقیده همین است. اسلام یک مذهبی است که نمی‌توان بدان گفت که مثل حباب می‌ریزد. مطلبی که آن‌ها گفته‌اند، اساس ندارد. آنچه اساس دارد، **نظریه سوم** است. و نهضتی عمیق و اساس دار، بدون دخالت هیچ قدرتی و متکی به خود ملت است. لازم است که آمریکا هم توجه به این معنا کند و دست بردارد از پشتیبانی‌های خود و باید بدانند که پشتیبانی اثری ندارد و ضرر خواهد داشت. من گمان می‌کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه‌ی شما هم نظریه‌ی گروه سوم اقلیت خواهد شد.»

کاتم: «آیا شما از قدرت خودتان و محبوبیت خودتان مطلع هستید؟ در کتاب خودم تحلیل کرده‌ام که **مصدق** از وسعت قدرت و محبوبیت خود مطلع نبود و چون نبود، خودش را کم و آمریکا را خیلی قوی تصور کرد و باعث کودتا شد. اما من درباره‌ی شما از طریق مصاحبه‌هایتان متوجه شده‌ام که معتقدید قدرت آمریکا خیلی زیاد نیست که همه پیش‌آمدها متکی به آمریکا باشد. اما در ایران، بسیاری، قدرت آمریکا را خیلی بزرگ می‌کنند. این (آگاهی شما) خیلی به شما قدرت می‌دهد.»

آ. خمینی: «فرق بین مصدق و این زمان ما، بین نهضت دکتر و این نهضت، این است که آن نهضت سیاسی بود و مردم ما هم با جنبه‌ی سیاسی وارد شده بودند،

وارد نهضت، و بعضی اشتباهات هم بود که آن اشتباهات منجر به شکست شد. لکن این نهضت، نهضت مذهبی- اسلامی است و پیش ما، قدرت اسلام فوق قدرت‌های مادی ابرقدرت‌هاست. می‌بینید که این قدرت است که مشت را در مقابل تانک و مسلسل قرار داده است و پیرزن‌ها را به خیابان‌ها کشانیده است و بچه‌های کوچک را به تکاپو وا داشته است. این قدرت مذهب و معنویت است. اتکای ما به خداوند و به معنویت است. و هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند در مقابلش بایستد. همان طور که ملتی که به چنین قدرتی متکی است در برابر تمام قدرت‌ها می‌ایستد. اما اسطوره قدرت‌ها، در مردمی که مدت‌ها زیر شکنجه بوده است، اسطوره‌ها درست می‌شود. آن چیزهایی که هست چند برابر جلوه می‌کند و ما می‌خواهیم با قدرت الهی این اسطوره‌ها را بشکنیم. و ملتی که تاکنون در زیر شکنجه‌ی شاه و پدر شاه بوده‌اند از زیر شکنجه بیرون بیاوریم و به قدرت‌ها هم نشان بدهیم که اگر ملتی چیزی را نخواهد نمی‌توان با سرنیزه به او تحمیل کرد. این سرنیزه یک نظامی نیست که آن را بشکنند، قدرت معنوی است و قدرت نظامی، قدرت قیام ندارد.»

کاتم: «سؤال آخر من درباره‌ی شخصیت سید جمال‌الدین اسدآبادی است. آیا شما او را شخصیت برجسته‌ای می‌دانید؟»

آ. خمینی: «جمال‌الدین مرد لایقی بوده است. لکن نقاط ضعفی هم داشته است و چون پایگاه ملی و مذهبی در بین مردم نداشته، از آن جهت زحمات او با همه‌ی کوشش‌ها به نتیجه نرسید. و دلیل بر این که پایگاه مذهبی نداشته است، این که شاه وقت او را گرفت و با وضع فجیع تبعید کرد، عکس‌العملی نشان داده نشد و زحمات او چون این پایگاه را فاقد بود، به نتیجه نرسید.»

بعد از ختم مذاکرات، آقای خمینی مجدداً کاتم را تشویق کردند که مطالعات خود را در مورد جنبش اسلامی ایران ادامه دهد و حقایق را منتشر سازد. کاتم از آقای خمینی خداحافظی کرد.

کاتم سپس در مورد مسائل ایران با تفصیل بیشتری با من گفت و گو کرد. من شخصاً کاتم را از مدت‌ها قبل می‌شناختم. اولین بار کتاب «ناسیونالیسم در ایران» او را در سال ۱۹۶۳ خوانده بودم.

از میان تحلیل‌های متعددی که جامعه‌شناسان و معلمان علوم سیاسی آمریکا درباره‌ی ایران و جنبش ملی و ضداستعماری ایران نوشته‌اند، کتاب کاتم نزدیک‌ترین آن‌ها به واقعیات است. من سایر کتاب‌های او را هم خوانده بودم و با